گزارش «جوان» از تاول‌های جانباز علی قلی‌پور که چشمان هیچ مسئولی آنها را نمی‌بیند

من جانباز شیمیایی نیستم؟!

پویان شریعت

باخبر شدیم سال گذشته در شهریور ماه تیپ امامت سپاه چالوس که در منطقه مرزی سرپل ذهاب مستقر بود شهیدی تقدیم انقلاب کرده است که برای مراسم سالگرد آن شهید عازم مازندران شدیم. هدف از رفتن ما شرکت در مجلس سالگرد این شهید بود که در جریان مراسم، سرهنگ مرادخانی فرمانده سابق تیپ امامت چالوس دعوت‌مان کرد تا برای عیادت از یکی از جانبازان دوران دفاع مقدس به نام علی قلی‌پور که در شهرستان تنکابن سکونت داشت به خانه‌اش برویم. در آنجا واگویه‌هایی عجیب از یک جانباز انتظارمان را می‌کشید که در این مجال بخش‌هایی از آن را تقدیم‌تان می‌کنیم.

چندین بار برای عوارض شیمیایی اقدام کردیم. بنیاد ما را خدمت دکتر قانعی فرستاد و او این موضوع را که این عوارض از مواد شیمیایی است، تأیید کرد که مدارک آن موجود است. اما با اینکه نسخه داروهای مختص مجروحان شیمیایی را به من می‌دهند که آن هم موجود است، وقتی برای تأیید مراجعه کردیم، کمیسیون گفت که مصدومیت شما در حال حاضر محرز نیست!

از شهید تا شهیدزنده

بعد از مراسم سالگرد شهید قربانی از چالوس عازم تنکابن می‌شویم. در مسیر علل اصرار سرهنگ مرادخانی از عیادت این جانباز را جویا شده و در جریان صحبت‌ها متوجه بی‌مهری مسئولان به این جانباز دوران دفاع مقدس می‌شویم؛ بی‌مهری‌ای که در سطح روابط و سرزدن‌های معمول خلاصه نمی‌شود و برای این جانباز و خانواده محترم وی مشکلات بزرگ و بحران‌های جدی را به وجود آورده است. ابتدا به نوشهر رفتیم. از آنجا حدود یک ساعت و نیم طول کشید تا به تنکابن رسیدیم. تابلویی نظرمان را به خود جلب می‌کند. روی تابلو نوشته شده است: خرم‌آباد. از خرم‌آباد و مشخصات منطقه‌ای آن سؤال می‌کنیم که سرهنگ مرادخانی در جواب سؤال‌هایمان می‌گوید: خرم‌آباد، تنکابن قدیم است. در واقع استخوان قدیم شهر تنکابن همین خرم‌آباد بوده است که به دلایلی رشد نکرده است. از مسیر اصلی منحرف می‌شویم و در کوچه‌های مخصوص خطه مازندران، با همان اشکال و معماری خاص مازندرانی، به سمت منزل جانباز قلی‌پور حرکت می‌کنیم. مدت‌زمان زیادی طول کشید تا با خودروی شخصی‌مان به منزل این جانباز رسیدیم. به این فکر می‌افتم اگر این جانباز به دلایل جانبازی و مریضی ناشی از مجروحیت جنگی دچار مشکل شود چقدر طول می‌کشد تا بتواند به بیمارستان یا مراکز درمانی برسد؟ به هر حال به منزل جانباز می‌رسیم.

به محض ورود، حیاط کوچک خانه نظرمان را به خود جلب می‌کند. چند پله جلوی پایمان است که بعد از پیمودن آن وارد خانه‌ای نه چندان بزرگ حدود ۷۰ الی ۸۰ متر می‌شویم. خانواده‌ای چهار نفره که به جز مادر خانواده یک فرزند پسر و دختر به ما خوشامد می‌گویند. در حین ورودمان چهره مردی خوش‌سیما و خندان توجه‌مان را به خود جلب می‌کند. آری. جانباز علی قلی‌پور همان کسی که در حدود یک ساعت و نیم مسیر در مورد وی و مشکلات او که اگر بخواهم با صداقت طرح کنم، خیلی از مشکلات و مسائل او برای من قابل هضم نیست، روبه‌رویمان بود.

به هر حال بعد از کمی سکوت و سلام و احوالپرسی یخ جمع آب می‌شود و اولین سؤال ما سکوت را می‌شکند و بحثمان شروع می‌شود.

تاول‌های ناخوشایند

در ابتدای بحث اولین سؤالی که از جانباز قلی‌پور پرسیدیم معرفی اجمالی خودش است.

علی قلی‌پور در جواب سؤال ما معرفی کاملی از خود می‌کند و می‌گوید: حقیر علی قلی‌پور متولد سال ۱۳۴۴ هستم. ما همان نسلی هستیم که امام فرمود سربازان من در گهواره هستند. هنگام شروع جنگ تنها ۱۵ سال داشتم. اولین اعزام من به منطقه عملیاتی و جبهه‌های حق علیه باطل به اواخر سال ۶۱ برمی‌گردد. در اسفند ماه سال ۶۱ در آخرین روزهای اسفند برای اولین بار عازم منطقه شدم که به مدت چهار ماه و ۹ روز طول کشید. اعزام بعدی در آبان ماه سال ۶۲ بود که در آن اعزام به مدت سه ماه در منطقه بودم و در نهایت اعزام آخر به مهر ماه سال ۶۵ برمی‌گردد.

اعزامی که یادگاری‌هایی همیشگی برای ما به جا گذاشت و باعث حضور ما در عملیات کربلای ۵ شد.

تحصیلات قلی‌پور و تخصص وی در رشته برق است و وی به علت مسائل جانبازی زودتر از موعد مقرر بازنشستگی گرفته است. هنگامی که با او صحبت می‌کنیم تاول‌هایی که اصلاً ظاهر خوبی ندارند نگاه و توجه ما را به خود جلب می‌کند. وقتی در مورد این تاول‌ها می‌پرسیم گویی بغض و عقده این خانواده می‌ترکد و حرف‌هایی را که در این مدت فقط در سینه خود نگه داشته‌اند، بی‌مقدمه بیرون می‌ریزند. علی قلی‌پور در جواب سؤال ما از وضعیت جانبازی خود می‌گوید: در زمان حضورم در جبهه چندین بار مجروح شدم. آخرین مجروحیت بنده برمی‌گردد به عملیات کربلای ۵. همان طور که اسناد آن موجود است در زمان عملیات کربلای ۵ حقیر جمعی لشکر ۲۵ کربلای مازندران بودم و به عنوان بسیجی در شلمچه و در عملیات حضور داشتم. مجروحیتی که در منطقه برای بنده اتفاق افتاد، مسئله انفجار و موج انفجار بود. وقتی بیهوش شدم دیگر چیزی به خاطر ندارم تا چشم خود را در بیمارستان باز کردم. ۱۵ درصد جانبازی مبنی بر موج‌گرفتگی و اعصاب و روان به بنده داده بودند اما این ۱۵ درصد جانبازی نه برای من اهمیتی داشت و نه در حال حاضر برای درصد گلایه دارم. یکی از مسائلی که برای اغلب کارشناسان و رزمندگان در عملیات کربلای ۵ محرز است مسئله استفاده رژیم بعث از سلاح‌های شیمیایی و غیرمتعارف و غیرقانونی علیه رزمندگان در منطقه شلمچه است. خیلی از عوارض شیمیایی در آن زمان خود را نشان نداد و به مرور زمان با گذشت سال‌ها عوارض آن خودنمایی می‌کند. مانند خیلی از بچه‌های شیمیایی که در آن مقطع مشکل چندانی نداشتند، اما در سال‌های بعد از جنگ کم کم عوارض شیمیایی در آنها بیرون زد و خود را نشان داد. مانند تن قلی‌پور که تاول‌هایی به بزرگی یک یا دو بند انگشت تمام تن این جانباز را فراگرفته است. جانباز قلی‌پور در ادامه تشریح می‌کند: چندین بار برای این عوارض شیمیایی اقدام کردیم. بنیاد ما را خدمت دکتر قانعی فرستاد و او این موضوع که این عوارض از مواد شیمیایی است را تأیید کرد که مدارک آن موجود است. اما با اینکه نسخه داروهای مختص مجروحان شیمیایی را به من می‌دهند که آن هم موجود است، وقتی برای تأیید مراجعه کردیم، کمیسیون گفت که مصدومیت شیمیایی شما در حال حاضر محرز نیست!

اسناد و مدارک پزشکی علی قلی‌پور که همسر وی برای ما آورد در حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ برگه است که در آخر به این نتیجه می‌رسیم، دکترها در کمیسیون اعتقاد دارند ایشان شیمیایی نیستند.

مگر چند علی قلی‌پور در کشور داریم؟!

در میان بحث و گفت‌وگو، همسر این جانباز که یار و پرستار وی است با ما هم‌صحبت می‌شود و از مشکلات موجود می‌گوید: مسئله اصلاً درصد نیست. علی آقا حقوقی حدود ۶۵۰ هزار تومان دریافت می‌کند. یک فرزند دانشجو دارد. هنگامی که نسخه به ما می‌دهند و در نسخه داروهای مصدومان شیمیایی را تجویز می‌کنند برای تهیه آنها حداقل هر بار ۵۰۰ هزار تومان پرداخت می‌کنیم. تازه چند سالی است که بیمه جانبازان به ما تعلق گرفته که آن هم مشکلات خاص خود را دارد. سؤال من به عنوان همسر یک جانباز از مسئولان این است مگر چند نفر مانند همسرم در کشور هستند؟! آیا پوشش اینها اینقدر سخت است که ما باید هم درد مجروحیت او را تحمل کنیم و هم دردهایی که در کنار این مشکل برای ما پیش می‌آید؟! دکترها همه اذعان دارند وی در منطقه شیمیایی بوده است. مصدوم شیمیایی می‌باشد، اما کمیسیون تأیید نمی‌کند. وقتی همسر من در بهترین هوای ایران یک ربع نمی‌تواند از خانه بیرون برود و نفسش به خس‌خس می‌افتد و صدایش می‌گیرد و تاول‌هایش اضافه می‌شود و اکسیژن لازم می‌شود، اگر شیمیایی نیست پس چه هست؟

اگر شوهر من مریض بود می‌رفتیم به دنبال خیری می‌گشتیم و مشکل او را حل می‌کردیم اما این بنده خدا جانباز است. کسی باور نمی‌کند وضعیت جانباز این گونه باشد. از طرفی هم برای مسئولان بد است که جانباز این گونه به دنبال حل مشکلات است.

جانبازی که ۶۵۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد، چگونه خرج زندگی ما، دوا و دکتر، فرزند دانشجو و محصل را بدهد؟ آیا کسی می‌پرسد؟ مگر روزی که قرار شد علی آقا برود در عملیات، وی گفت که تا ماسک ندهید نمی‌رویم؟ که حالا باید اینگونه جواب بشنویم که تا مصدومیت محرز نشود، خدمات نمی‌دهیم...

قسمت آخر، فقط سپاه مسئول است؟

صحبت‌های این خانواده ناراحت‌مان می‌کند و مدام در تلاش هستیم که رشته بحث از دستمان گم نشود. هنگامی که از وضعیت رسیدگی و سرزدن مسئولان جویا می‌شویم جواب‌های تلخی را می‌شنویم، خانواده جانباز قلی‌پور در جواب سؤال ما می‌گوید: فرماندهان سپاه پاسداران استان و شهرستان مدام به ما سر می‌زنند اما دیگر مسئولان خیر، نماینده تنکابن هم جناب شریعت‌نژاد قبل از نمایندگی در مجلس به عیادت آمدند و سرزدند. اما دیگر مسئولان نه آمده‌اند و نه سراغ می‌گیرند.

اما سؤالی که برای ما به عنوان خبرنگار پیش آمد، این است که آیا فقط سپاه مسئول است؟ آیا مسئولانی که امروز به برکت حضور علی قلی‌پورها در جبهه‌های حق علیه باطل به مقام و مسئولیت رسیده‌اند، نباید کمی بیشتر به فکر آنها باشند؟ مگر امام عزیز نگفته بود نگذارید پیشکسوتان جهاد و شهادت در پیچ و خم‌های زندگی گم شوند؟

چرا امروز باید این گونه با مسائل برخورد کنیم. به هر حال باز یاد اولین سخن همسر این جانباز می‌افتیم که در اول گفت‌وگو عنوان کرد: مشکل ما این است که مسئولان چشم خود را بسته‌اند تا این تاول‌های بدجور را نبینند و چون نمی‌خواهند ببینند می‌گویند اصلاً وجود ندارد. امید است مشکل این دست جانبازان و قلی‌پورها هر چه زودتر حل شود.

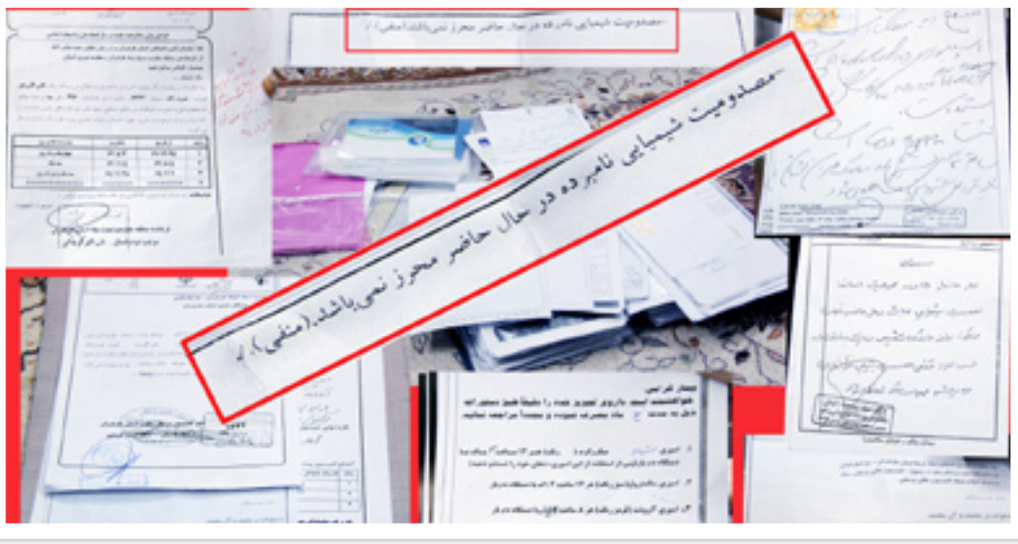

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۳۴۶

از راست به چپ

■ ۱- سازمان همکاری‌ای که در سال ۲۰۰۱ توسط سران روسیه، قزاقستان، چین، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان بنیان گذاشته شد- مجلسی از مجالس تعزیه ■ ۲- آنزیم مبدل شیر به پنیر- سرآغاز شکست- پایتخت کشور کانگوروها ■ ۳- باغ غصب‌شده حضرت زهرا- آبزی باهوش- قسمت‌بالای پای انسان ■ ۴- خدای درویش- رنگ آتش- بنیانگذار سوئیسی صلیب‌سرخ- رنج و محنت ■ ۵- اتاقک تاریک- کم آذری- گرمی آتش- نهی شاعرانه از آمدن ■ ۶- ضلع روبه‌روی زاویه قائمه- نو عروس هزار داماد- هواپیمای بدون موتور ■ ۷- همسر مرد- ثروتمند- زندان- مباهات کردن ■ ۸- در خانه‌اش شبنمی توفان است- خندق بلا- شعبه‌ای از دین بودایی ■ ۹- تنبک- مکانی در مکه- اسب خسرو پرویز- ضمیر اشاره ■ ۱۰- دیو سپیدپای دربند است در تعبیر ملک‌الشعرای بهار- مکان و آشیان- پارکی در تهران ■ ۱۱- چرک و کثافت- از بام تا شام- حرف فقدان- ظرف آبگوشت ■ ۱۲- مساوی- حق معاینه طبیب- از رنگ‌های گرم- بالای فرنگی ■ ۱۳- درد و رنج- اولویت- دشمن فرشته ■ ۱۴- دریاچه‌ای در مریوان کردستان- از انرژی‌های طبیعی- تعمیر و اصلاح چیزی ■ ۱۵- اولین سکه‌ها در این دوره تاریخی در ایران ضرب شد- انجام آن قبل از مسابقه ورزشی ضروری است

از بالا به پایین

■ ۱- نوعی گلدوزی سنتی نقش گل و بوته به صورت حلقه‌های تو در تو- فقیری و تهیدستی ■ ۲- پس‌انداز و ذخیره‌کردن- جانشین اسم- چهره شطرنجی ■ ۳- خوب و حسن- تلخ- مسلک سیاسی- کلمه سوالی ■ ۴- شکم‌بند طبی- عدد خرابی اوضاع- نامی برای شانه‌به‌سر- اندازه صدای هر سیستم صوتی ■ ۵- مروارید- درخت قالی‌بافان- جد بزرگ تهمتن ■ ۶- عنوان پادشاهان مغولی- جزیره مرجانی- باران اندک ■ ۷- فدراسیون بین‌المللی دو و میدانی- سوی و طرف- ماسه- زینت ■ ۸- آقا و سرور- آرا و فتاوای قضایی و شرعی- سبزی نقلی ■ ۹- شیرین‌تر از فرزند- شهر مرکبات- مایه حیات- از آلات موسیقی ■ ۱۰- صدمه و آسیب- نامی دخترانه از یک گل- شرمساری و شرمندگی ■ ۱۱- قند سوخته- بخشش و کرم- شهر برج طغرل ■ ۱۲- از استادان فقید آواز ایران- ورقه‌های چاپی تبلیغاتی- وحشی- بنده و شما ■ ۱۳- پسر عرب- از گیاهان زینتی- شراب- برداشت محصول کشاورزی ■ ۱۴- طلا- رهبر حزب- بیماری فراموشی ■ ۱۵- آنچه که از کسی به جا ماند- ناسازگاری و تنفر غریزی

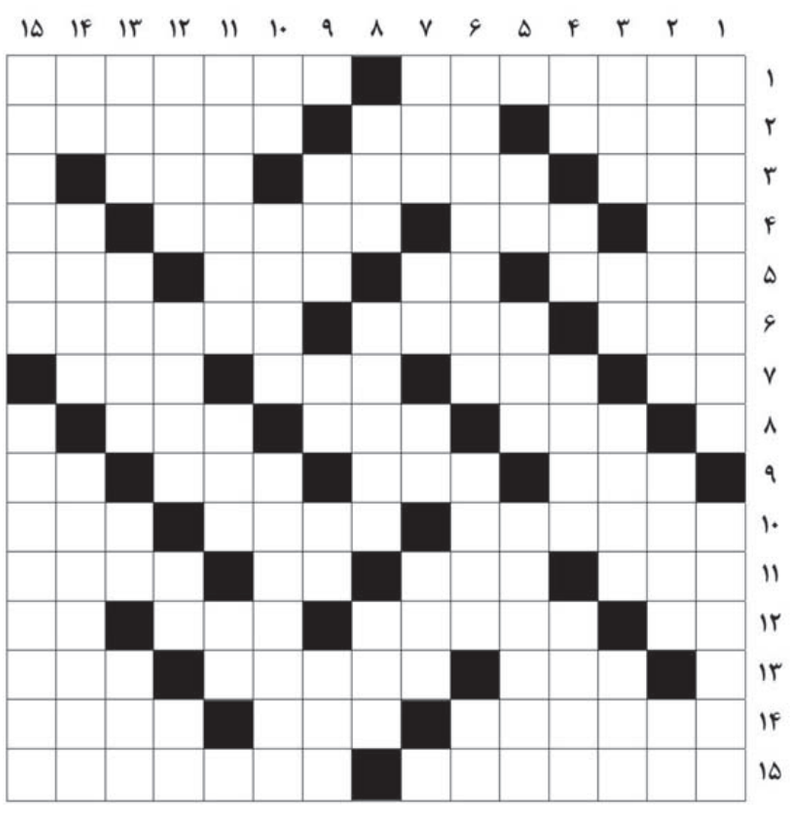

نگاه

مروری کوتاه بر زندگی سه تن از شهدای روستای دزآور

حماسه‌سازان غرب غریب

■ غزاله حضوری

غرب است و مهجوریت و مظلومیتش، غرب است و خاک‌های زخم خورده و ترک‌های ناجور از تعدی و تجاوز دشمنانش. وجب به وجب خاک‌هایش خود گواه و شاهد حماسه‌سرایی مردانش است. آری به جرئت می‌توان گفت که وجب به وجب این خاک را خون شهید مقدس نموده است. اینجاست که سر تعظیم فرود می‌آوری برای مردانی از روستای دزآور که تنها نمونه‌ای هستند از مجاهدان مبارز غرب...

شهید نظیر حسینی

نظیر ۱۵ تیر ماه سال ۱۳۵۶ یعنی یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در یکی از روستاهای خوش آب و هوای شهرستان پاوه به نام دزآور به دنیا آمد.

پدرش محمدرحیم، کارگر و زحمتکش بود و مادرش خانه‌دار. نظیر بعد از اینکه به سن تکلیف رسید همراه پدرش به مسجد رفت و نماز و روزه یاد گرفت. در سن ۷ سالگی به مدرسه رفت. نظیر در سن ۲ سالگی مجبور به ترک روستا شد. چون زادگاهش توسط نیروهای خودفروخته و ارتش صدام در حال تخریب بود و مردم روستا را آزار و اذیت می‌کردند به روستای همجوار نودشه مهاجرت کردند. شهید دوره دبیرستان را با نمرات عالی به پایان رساند و چون خانواده در وضعیت مالی خوبی نبود مجبور به ترک تحصیل شد و به همراه پدر و دیگر برادران به بهبود وضعیت معیشت خانواده پرداخت و گاهی نیز به همراه پدر به زادگاهش برمی‌گشت تا در کار باغبانی و پرورش انگور کمک کند، متأسفانه در ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۷ حین انجام کار گرفتار مین ضد نفر صدام و گروهک خودفروخته شد و به کاروان شهدای زادگاهش پیوست و در نهایت در گلزار شهدای نودشه به خاک سپرده شد.

شهید عنایت علی‌محمدی

عنایت علی‌محمدی در یک خانواده کشاورز و مذهبی در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۵ در روستای دزآور از توابع شهرستان پاوه به دنیا آمد. عنایت در ۶ سالگی وارد مدرسه شد، از دوران جوانی و نوجوانی فرد آرامی بود، سرش به کار خودش بود و کاری به کار کسی نداشت. عنایت در دوران نوجوانی پدر خود را از دست داد و تک فرزند خانواده بود. پس از این حادثه مادرش ازدواج مجدد کرد و عنایت را تنها گذاشت و توسط عمویش بزرگ شد. عنایت در کار و تلاش فردی بی‌نظیر بود و به مردم روستا کمک شایانی می‌کرد. وی جهت مخارج خود به تهران رفت و هرچقدر کار می‌کرد به روستا می‌فرستاد تا به دست امام جمعه محل برسد و در کار خیر به مردم کمک کند. شهید عنایت فردی بسیار مذهبی بود و در کارهای خیریه مسجد کمک زیادی می‌کرد. پس از مدتی عنایت ازدواج کرد و یک ماشین خرید تا مردم را از روستا به روستای همجوار برساند و مشکلات مردم را حل کند. شهید در اوایل انقلاب به رزمنده‌ها جهت نقل و انتقال کمک می‌کرد. وی جهت کار شخصی به استان همدان شهرستان تویسرکان رفت که این شهر توسط هواپیماهای عراقی بمباران شد و عنایت مورد اصابت ترکش قرار گرفت و در ۱۲ اسفند ماه ۱۳۶۵ شهید شد، پس از چند روز جسدش را به پاوه انتقال دادند. آن روزها شهر پاوه هم توسط هواپیماهای عراقی در حال بمباران بود و پیکر این شهید بزرگوار در روستای شمشیر دفن شد.

شهید هوشیار رحیمی

هوشیار رحیمی در تاریخ ۱۳۳۳/۳/۱۲ در خانواده‌ای مذهبی در روستای دزآور از توابع پاوه به دنیا آمد. پدرش کشاورز بود و مادرش خانه‌دار. هوشیار پس از پشت سر گذاشتن دوران طفولیت پا به مدرسه گذاشت، اما به علت فقر و نداری مجبور به ترک تحصیل شد و به کمک پدر خود شتافت تا کمک خرج خانواده باشد. هوشیار فردی آرام و بی‌صدا بود.

هوشیار حماسه‌های بی‌دریغ در روستا انجام می‌داد مثل کمک به فقرا، آبیاری، جمع‌آوری هیزم و... دست مردم را می‌گرفت. حاضر بود نان شب خود را به دیگران بدهد تا خدا از او راضی باشد. هوشیار در همه حال با خدا بود. نماز، روزه، قرآن خواندن، زکات فطره دادن، همیشه نمازهایش با جماعت بود. هوشیار با دیگر همسالان خود بسیار آرام و صبورتر بود و بسیار فعال و پرتحرک بود. با بچه‌های دیگر با مهربانی رفتار می‌کرد و باخدا و باایمان بود که در مورخه ۱۳۶۰/۸/۳ در یک عملیات غافلگیرانه در شهر نوسود توسط گلوله دشمن به درجه رفیع شهادت نائل شد و در آرامگاه گلزار شهدای مرقد حاجی پاوه آرام گرفت.

جدول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۷			۵			
			۱	۴				
		۶				۵		۹
۸				۱			۲	
	۲		۹		۷		۳	
	۳			۶				۱
۳		۴				۱		
				۷	۸			
			۳			۹		

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۳۴۵
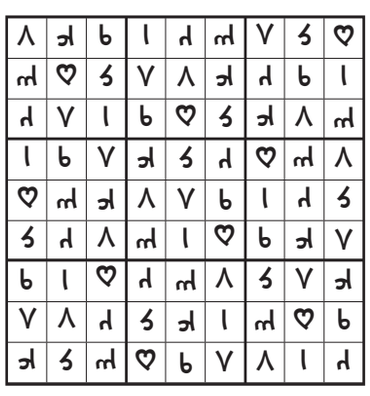
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ه	ش	ت	ب	ه	ش	ت	■	ا	ب	ن	س	ی	ن	ا
۲	ذ	م	ه	■	ا	ن	ج	م	ا	د	■	ب	ا	ک	و
۳	ل	ا	و	ک	■	ی	ر	م	ر	■	ب	ا	د	ا	م
۴	و	ی	ر	ا	ز	■	ب	ر	■	ب	ن	ب	ه	■	ا
۵	ل	ل	■	ه	ن	د	ی	■	ن	ی	ز	■	ه	م	ن
۶	ی	■	م	ش	ت	ه	■	د	و	ز	ن	■	ب	ر	ی
۷	ر	ب	■	ی	ا	ک	و	ز	ا	■	ه	ا	ج	س	
۸	ب	و	ت	ی	ک	■	ر	د	ا	■	خ	ا	خ	ا	م
۹	د	ز	د	ی	■	ب	ا	ز	د	ی	د	■	ت	ن	
۱۰	ه	ن	ی	■	ا	ر	ی	ا	■	د	ی	ک	ر		ج
۱۱	ب	ه	■	ا	س	ی	ه	■	ن	ج	ز	■	م	ا	غ
۱۲	س	■	ن	م	و	د	■	ل	ا	■	ه	م	ک	ا	ر
۱۳	ت	ل	ی	س	ه	■	م	غ	م	ا	■	ک	و	ش	ا
۱۴	ا	ب	ر	ا	■	ل	ب	ن	ی	ا	ت	■	ک	ی	ف
۱۵	ن	ی	و	ک	ا	س	ل	■	ه	ا	ر	م	و	ن	ی